

هو العليم

سرّ شهادت حضرت علی اصغر و تفاوت واقعہ

عاشورا با سائر وقائع

سند حقانیت عاشورا

طرح مبانی اسلام - ۱۴۳۱ هـ ق.

بیانات

حضرت آیة اللہ حاج سید محمد محسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أعوذ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ  
و الصَّلَاةُ و السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا و نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ  
مُحَمَّدٍ  
و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
و اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

در همان سالی که رفتیم من هفده سالم بود.  
- هنوز هفده سالم نشده بود - که مکه و بعد هم  
کربلا مشرف شدیم، تا الآن دیگر من عاشورا در آنجا  
نبودم. خیلی فضای عجیبی در آنجا است؛ انسان  
بعینه مشاهده می کند که یا باید این طرفی باشد یا  
آن طرفی! قضیه بین بین ندارد. یعنی عجیب فضایی  
است که آدم دیگر نمی تواند خودش را گول بزند؛  
نمی تواند برای خودش محمل بچیند؛ یعنی کاملا  
مسائل یعنی دیگر انسان را می گذارند و می گویند یا  
این طرف خط یا آن طرف باش دیگر؛ حالا خودت  
حسابت را برس و بین که چه خبر است.

**جریان غیر عادی شهادت حضرت علی**

## اصغر

یک قضیه‌ای که خیلی آنجا قضیه [عجیبی] بود و فکر ما را گرفته بود داستان حضرت علی اصغر بود؛ خیلی برای من این قضیه عجیب بود؛ که آخر این چه داستانی است، آخر چیست؟! نمی‌شود عادی باشد، نمی‌تواند مسئله عادی باشد!

خب حضرت ابوالفضل جای خودش را دارد، امام حسین جای خودش را دارد همه اینها جای خودشان را دارند؛ آمدند، بزرگ بودند، جنگ کردند، شهید شدند بالاخره، این قضیه حضرت علی اصغر که همان عبدالله رضیع بوده، آنجا هم یک تابلوی بسیار بزرگی کنار همان درب ورودی حرم سیدالشهدا گذاشته بودند و خیلی هم [عجیب] بود بله آن حضرت و تیری که آمده بود! من همین‌طور در فکر بودم با خودم فکر می‌کردم که این مسئله حضرت علی اصغر، عبدالله رضیع این چه داستانی هست؟!

## سرّ تفاوت عاشورا با بدر و احد

عاشورا، سر سوزنش روی حساب بوده؛ قدم به

قدمش روی حساب بوده! همین‌طور گتره نبوده.  
قضیه عاشورا همان‌طور که قبلاً گفتم با بقیّه  
جنگ‌های ائمه و اینها حتی رسول‌الله فرق دارد.

در آن جاها قاطی بوده، در جنگ صفین قاطی  
بوده در جنگ‌های بدر و احد قاطی بوده، آنهایی  
که با پیغمبر در جنگ‌هایش شرکت می‌کردند  
قاتی داشتند اگر قاطی نداشتند که در احد  
شکست نمی‌خوردند! پیغمبر می‌گوید: «شما  
پنجاه نفر آن بالا بمانید» تا چشمشان به هزیمت  
آن لشکر کفر و آن غنائم می‌افتد چهل نفرشان  
پایین می‌آیند و یازده نفر می‌مانند و خالد بن ولید  
با پانصد نفر می‌آید و آن یازده نفر را شهید  
می‌کند؛ با پانصد نفر یا به قولی پنجاه نفر- چون  
من اینجا گفتم پانصد نفر آقا شیخ گفته بود نه من  
پنجاه نفر دیدم؛ علی کل حال - می‌آیند دور  
می‌زنند و آنها را از بین می‌برند و آن جریان  
عجیب خود پیغمبر پیش می‌آید و خلاصه آن  
قضایا<sup>۱</sup>. همه آن به‌خاطر چه بود؟ به‌خاطر  
ناخالصی بود دیگر؛ اگر آنها سرجایشان  
می‌ایستادند، به این غنائم توجه نمی‌کردند، غنائم  
یعنی دنیا دیگر! کلام پیغمبر را کنار می‌گذارند!  
آن دو مثقال طلا و نقره دنیا را، آنها را می‌آیند و

---

۱. رجوع شود به المغازی، واقدی، ج ۱، ص ۲۲۴ - ۲۳۰.

ترجیح می‌دهند. پس ناخالصی بوده، در جنگ  
أحد هم ناخالصی بوده، در جنگ بدر هم  
ناخالصی بوده، در همه جنگها ناخالصی بوده.  
آن کسی که رفت و چشمش به آن خر سفید افتاد  
گفت: برم صاحبش را بزنم بیندازم و خر را  
بردارم، اتفاقاً رفت و آن کسی که روی خر بود  
زد این را انداخت گفت: حالا که تو قرار است  
برای خر من بیایی - زبان حال است دیگر! زبان  
حال این طوری هم داریم؛ شما فقط زبان حال  
[مسلمانها] را نقل نکنید اینها هم زبان حال  
است؛ زبان حال آن کفار یارو - تو که برای خود  
من نیامدی؟! برای خر من آمدی، پس بخور؛ زد  
و انداختش، پیغمبر هم که اعلامیه‌اش را صادر  
کردند که این شهید راه خر شد! آقا این شهید  
نبود!

## آیا کنار پیغمبر بودن ملاک خوب بودن است؟

خب اینها همین ناخالصی‌هایی بود که در رکاب  
رسول خدا هم بوده، در رکاب رسول خدا هم این  
قاطیها وجود داشتند مسئله این طور نیست که حالا

---

<sup>۱</sup>. رجوع شود به قوت القلوب، ج ۲، ص ۲۷۱؛ إحياء علوم الدین، ج ۵،  
جزء ۱۴، ص ۱۵۶.

چون با پیغمبر هستند نه! با پیغمبر هستی باید بینی  
کجایی؟! با پیغمبر بودن ملاک نیست، کجای قضیه  
قرار داری؟! پشت سر پیغمبر نماز خواندن ملاک  
نیست کجای مسئله واقع شدی؟! یک ربات هم  
بگذاری پشت سر پیغمبر می ایستد رکوع و سجود  
می رود؛ یک دیوانه هم باشد پشت سر پیغمبر نگاه  
می کند هر چه پیغمبر رکوع کرد این هم رکوع  
می کند، سجود کرد سجود می کند؛ یک دیوانه، دیوانه  
که عقل ندارد. آن کجا بودن مهم است که در این  
مسائل و در این جریانات انسان بداند کجای قضیه  
است.

در جنگ صفین ناخالصی نبود؟! اگر ناخالصی  
نبود که کار به آنجا کشیده نمی شد؛ کار به حکمیت  
کشیده نمی شد و در واقع شکست امیرالمؤمنین بود  
دیگر.<sup>۱</sup> این دیگر حالا به حسب ظاهر، به حسب  
ظاهر و شکست و بعد هم غلبه خدعه و نیرنگ و  
فریب اهل دنیا و بالمآل هم شهادت امیرالمؤمنین،  
مآلش این بود.

---

۱. رجوع شود به وقعة صفین، ص ۴۹۵ - ۵۲۰.

ولی در جریان عاشورا یک سر سوزن ناخالصی وجود نداشت اصلاً قضیه امام حسین خیلی عجیب است لذا در جریان عاشورا داریم:

به خاطر این قضیه است که یک سر سوزن ناخالصی نبود یعنی اینهایی که در روز عاشورا با امام حسین بودند با تغییر و تحولات شرایط هر قسمی که می شد، همان بودند! امام حسین پیروز می شد بودند؛ امام حسین نبود، بودند نمی شد بودند امام حسین نمی دانم [جنگ] می کرد کیفیتش به هر نحوی که بود، بودند! زخمها را خوردند دوباره زنده می شدند همین بودند؛ سه باره این درد و اِلم را می کشیدند همین بودند؛ همه اش همین بودند دیگر هیچ تفاوتی نداشتند. ادراکشان نسبت به موقعیت امام حسین عارفاً بحقه بود.

مقام تسلیم، نقطه اشتراک اصحاب

امام حسین

البته خود اینها در مقام معرفت هم خب تفاوت داشتند ولی در آن مرتبه ای از معرفتی که بتواند دنیا را کنار بگذارد در این حد، جان را کنار بگذارد، زن و فرزند را کنار بگذارد و تعلقات را کنار بگذارد در

این مرتبه از معرفت! تغییر و تحولات در آنها تأثیری نداشت، هیچ! ابد! دنیا با تمام ظواهرش، با تمام مسائش.

ما حالا به مراتب معرفت بالا کار نداریم خب البته بین حبیب بن مظاهر و حربن یزید فرق می‌کند در آن شکی نیست. بین افرادی که در آنجا بودند حالا با حضرت ابالفضل خب تفاوت است با حضرت علی اکبر تفاوت است اینها مسائلی است مخصوص به خود آنها است. حضرت علی اکبری که تالی تلو امام بود. در عباراتش و در زیارتش [این مسئله] وجود دارد<sup>۱</sup> تالی تلو امام خب تفاوت دارد؛ یعنی مسئله [عادی] نیست؛ ولی صحبت در مقام تسلیم است که این مقام تسلیم تا کجا حد می‌خورد؟! این مقام تسلیم حدّ نداشته! مقامی که به امامش بگوید: «هر کاری تو می‌خواهی بکن» این را می‌گویند مقام تسلیم! هر کاری می‌خواهی بکن، تو اراده‌ات تعلق گرفته، یک دفعه من را بکشی، بکش! دو دفعه می‌خواهی، ده دفعه، آتش بزن، هر چه؛ زخم را بگیر، بچه‌های من را بگیر و بده، ببخش! در این مرتبه مانند اصحاب روز عاشورا نیامد و نخواهد آمد. این آن چیزی است که

---

<sup>۱</sup>. کامل‌الزیارات، ص ۲۷۰.

کلام، کلام معصوم است.

تشبیه نادرست افراد عادی به معصومین و

اصحاب سیدالشهداء

بله! آن وقتی که ما با مرحوم آقا جایی بودیم  
- رضوان الله علیه - یک شخصی قبل از  
خطبه‌های نماز جمعه صحبت می‌کرد اتفاقاً قبل  
از ایام عاشورا هم بود؛ در مشهد صحبت می‌کرد  
قبل از خطبه‌ها و می‌گفت: «ای حسین اگر تو  
یک حبیب بن مظاهر دادی ما هزارها حبیب بن  
مظاهر دادیم و اگر تو یک علی اکبر دادی ما  
هزارها علی اکبر دادیم!» همان‌جا شنیدم که آقا  
فرمودند: **فَضَّ اللَّهُ فَاكُ** خدا دهانت را از خاک  
پر کند، بلند هم گفتند، دو سه نفر که این طرف و  
آن طرف بودند شنیدند.<sup>۱</sup> حضرت علی اکبر! «تو  
اگر یک علی اکبر دادی ما هزارها علی اکبر  
دادیم!» حضرت علی اکبر این بود؟! حبیب بن  
مظاهر این بود؟! اینها حبیب بن مظاهر بودند!  
شما فقط به موی سفید و ریش سفید حبیب  
مظاهر نگاه کردی؟!!

مقام والای حضرت حبیب بن مظاهر

---

<sup>۱</sup>. رجوع شود به نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن جلسات شرح اسفار اربعه،  
ج ۱۹، ص ۴۸۷.

اما نگاه نکردیم این حبیب بن مظاهر چه کسی بود و چه می کرد و چه می گفت؟! و چه عوالمی را طی کرده بود؟! و کاری می توانست بکند که در تمام عالم وجود تصرف کند و کرامتش عین اعجاز انبیاء بلکه بالاتر هم حتی بود، همین حبیب بن مظاهر! آیا پیرمردهای ما هم این بودند؟! خب بالأخره اینها هر کدامشان اجر دارند ما که انکار اجر نمی کنیم برای افرادی که خب رفتند و در این [راه] جانفشانی کردند، گذشتند، منتهی خب شکی نیست همه مأجور هستند ولی هر چیزی حساب دارد همان طوری که در خود شما به هیچ وجه من الوجوه نخواهید خواست و نخواهید گذاشت که کسی به حریم شما خود را نزدیک کند در حالی که شما مثل بقیّه هستید، چطور یک هم چنین مسئله ای را نسبت به بزرگانی مثل حبیب بن مظاهر یا علی اکبر - مقام حضرت علی اکبر اصلاً در تصور نمی گنجد -

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع از احوالات حبیب بن مظاهر رضوان الله علیه رجوع شود به رجال الکشی، ص ۷۸ و ۷۹؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۶ و ۲۷؛ إِبصار العین، سماوی، ص ۱۰۰ - ۱۰۷؛ الاختصاص، ص ۳ و ۷ و ۸؛ نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۹۲ - ۳۹۷.

می آید و بقیّه را نسبت می دهید و تشبیه می کنید و  
تمثیل می زنید و مقایسه می کنید؟! درست؟! اینها  
همه ناشی از کج فهمی های ما است که ما  
به خاطر جهل مان نمی توانیم مرز نگه داریم، حدود را  
نمی توانیم نگه داریم و می آییم و نتیجه اش هم به  
آنجا می رسد که دیگران را به مقام عصمت تشبیه  
می کنیم! همین دیگران عادی (افراد عادی)!  
درست؟!!

اما این جریان حضرت علی اصغر خیلی برای من  
جای این [تعجب] بود جای تأمل بود و جای  
[فکر بود] فقط شما یک حضرت ابالفضل را نگاه  
کنید. شنیدم بعضی ها گفته بودند که: «از زمان  
رسول خدا تا الآن غیر از خود معصومین غیر از  
شخص معصومین کسی مثل فلان کس نیامده  
است!» غیر از خود معصومین! خب شما که یک  
هم چنین مطلبی را می گوید، آقای کذایی، شما  
آیا اصلاً به مقام حضرت ابالفضل اطلاع دارید؟  
واقع هستید؟! بله؟!!

**اشتباه میرزا حسین نوری در برتر دانستن**

**حضرت سلمان بر حضرت ابالفضل**

یا آن حاج میرزا حسین نوری که در کتابش راجع

به سلمان گفته که او را بر حضرت ابالفضل ترجیح می‌دهد!<sup>۱</sup> آخر توی حاج میرزا حسین نوری دنبال رجال خود برو، تو را چه به این مقامات و معرفتها و به این مسائل که از او اطلاع نداری، آخر دنبال زراره و سکونی گشتن که چند تا بچه دارد، چند تا عمه و خاله دارد که برای انسان معرفت به عصمت نمی‌آورد! برای انسان که معرفت نمی‌آورد آن چیز دیگری می‌خواهد. خب حالا سکونی ثقه بود یا نبود خب خیلی خب حالا فهمیدیم یا هست یا نیست، زراره چه بود؟ ابان چه بود؟ در چه مرتبه‌ای از وثاقت قرار داشتند در مرتبهٔ اولی یا مرتبهٔ ثانی؟ خب اینکه برای انسان معرفت به مقام عصمت نمی‌آورد! اینها جای خودش محفوظ! این مسائل به جای خودش محفوظ. تو چه می‌فهمی از مقام حضرت ابالفضل که پیامبران باید خاک عتبهٔ او را توتیای چشمشان کنند تو چه می‌فهمی؟! آن وقت فرض کنید تو می‌آیی سلمان را مقایسه می‌کنی با مثلا حضرت ابالفضل، کسی که امام سجاد راجع به او می‌فرماید: «تمام شهدای اولین و آخرین به حال او غبطه می‌خورند»<sup>۲</sup> خب آن

<sup>۱</sup> رجوع شود به نفس الرحمن فی فضائل سلمان، ص ۱۴۱ و ۲۴۲ و ۳۷۵ و ۳۷۷.

<sup>۲</sup> الخصال، ج ۱، ص ۶۸:

کسی که امام دارد می گوید که **(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ) ۱ (إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ \* وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ) ۲** با حرف های من و شما که آمیخته با افراط و تفریط است تفاوت می کند. امام معصوم می گوید: «تمام گذشتگان و آیندگان دارند به این غبطه می خورند» این چه مقامی بود؟! این چه تجلیات ذاتی بر این شده که آن تجلیات بر ماقبل او نشده و نخواهد شد در آن چه چیزی بود؟! او چه می فهمد؟

## دیدگاه عرفای الهی نسبت به حضرت عباس

### علیه السلام

این را مرحوم قاضی می فهمد که می فرماید:  
 «حضرت ابالفضل کعبه اولیاء است!»<sup>۳</sup>  
 این را آقای حداد - رضوان الله علیه - می فهمند:  
 «هرچه عرفا به دست آوردند از این خاک عتبه

---

«عَنْ ثَابِتِ بْنِ أَبِي صَفِيَّةٍ قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَحِمَ اللَّهُ الْعَبَّاسَ يَعْنِي ابْنَ عَلِيٍّ فَلَقَدْ آثَرَ وَأَبْلَى وَفَدَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ فَأَبْدَلَهُ اللَّهُ بِهِمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ كَمَا جَعَلَ لِجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ إِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِمَنْزِلَةٍ يَغْبِطُهَا بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»

<sup>۱</sup> سوره نجم (۵۳) آیه ۳. امام شناسی، ج ۷، ص ۱۹۳:

«و از روی هوای نفس خود سخن نمی گوید.»

<sup>۲</sup> سوره طارق (۸۶) آیه ۱۳ و ۱۴. امام شناسی، ج ۱۴، ص ۸۹:

«این قرآن تحقیقاً گفتاری است جدا کننده میان حق و باطل، و نیست از روی مزاح و شوخی.»

<sup>۳</sup> رجوع شود به مطلع انوار، ج ۲، ص ۶۳.

بوسی حضرت ابالفضل به دست آورده‌اند»

مسئله را اینها می‌فهمند، که چه خبر است و کجاست! و الاً خب ما می‌آییم فقط یک گنبد طلایی تماشا می‌کنیم، یک ایوانی تماشا می‌کنیم، یک صحن و سرایی تماشا می‌کنیم و افرادی که می‌آیند آنجا زیارت می‌کنند، خب تمام شد و رفت. آنهایی هم که این کتاب‌ها را نوشتند همین‌ها را می‌دیدند آنها همین گنبد طلا را می‌دیدند! یک وقت هم طلا نبود؛ زمان شاه عباس و اینها طلا کردند دیگر قبل از آن طلا نبود.<sup>۱</sup> یک وقت هم خاک بود، متوکل آمد شخم زد، خراب کرد، شخم زد،<sup>۲</sup> خاک بود. الآن حرم حضرت عسکرین که ما مشرف شدیم، ضریح ندارد، دور آن محدوده تخته کشیدند و پرده گذاشتند. و خب زدند خراب کردند دیگر منفجر کردند، خراب کردند، از بین رفت.

## ظاهرگرائی آفت زیارت

خیلی این قضیه، قضیه عجیبی است خیلی واقعاً، که چطور ما هنوز گرفتار تخیلات هستیم، گرفتار

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به دائرة المعارف الحسينية، تاریخ المراقد، کرباسی، ج ۲، بخش ۱، ص ۷۵-۷۹.

<sup>۲</sup> رجوع شود به الامالی، شیخ طوسی، ص ۳۲۶؛ مقاتل الطالبین، ص ۴۷۹.

اعتبارات هستیم، اینکه پیغمبر یا ائمه می فرمایند: «کسی که زیارت کند ما را **عارفاً بحقنا**»<sup>۱</sup> این هر چه هست در همین یک جمله است. این برای همین است که شما گنبد را زیارت نکن آقا جان! چشممان از دور به گنبد امام رضا می افتد می گوئیم: «**السلام علیک یا علی بن موسی الرضا**» مگر امام رضا آن گنبد است؛ خب بله تا چشممان به گنبد می افتد خب آن ظهور آن مرتبه ولایت در ظاهر است، ولی امام رضا که آن گنبد نیست، امام رضا که آن در نیست، امام رضا که آن ضریح نیست، امام رضا که آن بدن نیست، اصلاً بدن نیست! زیارت امام رضا رفتن به خاطر این است که آن بدنی که به واسطه تقدسی که با آن روح پیدا کرده آدم می رود و از آن تجلیات بیشتر بهره مند می شود؛ ولی امام رضا که بدن نیست؛ امام رضا همه جا است، امام رضا ملک و ملکوت عالم را گرفته؛ این قضیه امام رضا است. این «**عارفاً بحقنا**»<sup>۲</sup> این خیلی مسئله است که چه کسی عارف به حق است؛ واقعا چه کسی عارف به حق است؟!

## شهادت حضرت علی اصغر مرز حق و باطل

<sup>۱</sup> رجوع شود به کامل الزیارات، ص ۱۳۸ - ۱۹۲ و ۳۰۵.

<sup>۲</sup> الکافی، ج ۸، ص ۳۱۱.

این قضیه حضرت علی اصغر خیلی برای من قابل تأمل بود آنجا که بودم اصلاً فکر من را مدتها مشغول کرده بود؛ که این مطلب و قضیه چیست؟ بعد این طور احساس کردم حالا که این مسئله حضرت علی اصغر در قضیه کربلا مایز بین حق و باطل است! اصلاً این مطلب باید در این قضیه کربلا انجام بشود. چون شما در این مسئله کربلا هرچه بخواهید ببینید باز جا برای منکر و جای شبهه هست. چرا امام حسین را بی گناه کشتند؟! خب می خواست قیام نکند.

عبدالله ریاضی رئیس مجلس شورای ملی در یک جلسه‌ای گفته بود: «سزای هر کسی که با حکومت دربیافتد همین است - بعد از انقلاب او (عبدالله ریاضی) را اعدام کردند - همین طور به همچنین عبارت گفته بود، امام هم نگفته بود گفته بود «حسین!» گفت: «خب نتیجه حسین با خلیفه با حاکم زمان، با سلطان و شاه در بی افتد خب سزایش هم همین است! می خواست نکند!» خب الآن خیلی‌ها هستند می گویند: «خب قضیه امام حسین می خواست نرود؛ وقتی دید نمی تواند وقتی دید یزید هست خب نرود آنهایی که توجیه می کنند. مگر الآن خیلی‌ها

نیستند که قضیه صلح امام حسن را زیر سؤال می‌برند برای چه امام حسن...؟! - هنوز هم هستند دیگر! - نه امام حسن اصلاً برای چه صلح کرد؟! و باید می‌جنگید. از این طرفش، از این طرف بعضی‌ها هستند که می‌گویند خب شما که می‌دانید نمی‌توانید با حکومت خلیفه یزید جنگ بکنید خب نمی‌رفتید، حالا بیعت می‌کردید تقیه می‌کردید چه می‌کردید! دلیل ندارد که انسان بیاید مخالفت کند.

حضرت ابوالفضل چرا شهید شد؟! آن هم به خاطر اینکه آمد در مقابل لشکرایستاد، زد آنها هم زدند، [شمشیر] زدند بالأخره حالا یکی پیش می‌برد دیگر حالا یا با تیر می‌زند. هر قضیه‌ای شما در کربلا نگاه کنید برای کسانی که اهل شبهه باشند، اهل وسوسه باشند، اهل مرض باشند، اهل غرض باشند، توجهشان توجه دنیا باشد، طرز تفکرشان طرز تفکر [دنیودی باشد، ملاکات]، ملاکات مادی باشد، ملاکات، ملاکات ظاهری باشد همه قابل توجیه است. چرا تشنه نگه داشتند؟ خب به خاطر اینکه به ستوه دریاورند مگر مردم جای دیگر این کار را نمی‌کنند؟ دشمن وقتی که نگاه بکند ببیند دشمن

مقابلش از یک امکاناتی برخوردار است می خواهد  
آن امکانات را محدود کند خب یکی از آنها فرض  
کنید که آب بوده آن هم اگر می گفتند ما تسلیم  
هستیم، آنها همان موقع شریعه را باز می کردند! حتی  
صحبت راجع به حضرت قاسم، که برای چه سوار  
اسب شد و پا شد آمد فرض بکنید اینها، توقع دارید  
که شما سیزده ساله هستی؟! خب باشد، بیایی  
شمشیر بزنی ما نگاه کنیم خب ما هم می زنیم. حتی  
آن فرزند امام حسن که ده ساله، هفت ساله، پنج ساله  
بود؟ چقدر بود؟ که در همان موقع شهادت امام  
حسین آمد که حمایت کند، دستش را بالا کرد،  
می گویند: او که نمی خواست بزند، او می خواست  
امام حسین را بزند، دستش را گرفت دستش قطع  
شد؛<sup>۱</sup> قصد زدن دست فرزند امام حسن را نداشت.

ولی جریان حضرت علی اصغر اصلاً قابل انکار  
نیست؛ اصلاً انکار باید این جریان انجام بشود، این  
قضیه باید انجام بشود، تا هیچ کس نتواند حقانیت  
امام حسین را انکار کند؛ نتواند انکار کند!

---

<sup>۱</sup> الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۰.

در جریان حضرت علی اصغر این شمشیرِ مایز  
بین حق و باطل آمد و دو صف را جدا کرد. نه از  
روی خطا بوده، نه یک سنگی از شهاب آسمانی  
زمین آمده، فرض بکنید نه از زمین مسئله‌ای به وجود  
آمده؛ یک مسئله‌ای بوده از روی اختیار از روی عمد،  
از روی بینش، از روی بصیرت و با این وضعیت، این  
مسئله انجام شد. هیچ کس در این قضیه نمی‌تواند  
شک کند. درست؟! خب امام حسین چه کار کند؟!  
آمده‌اند و می‌گویند: آقا به من آب نمی‌دهید ندهید  
خب بگذارید همین‌طور از تشنگی بمیرم! خب  
بمیرید خیلی خب. شما با من جنگ دارید، حضرت  
می‌گوید «إِنْ لَمْ تَرْحَمُونِي فَأَرْحَمُوا هَذَا الرَّضِيعَ» خب شما  
با من جنگ دارید من هم که با شما تسلیم نمی‌شوم  
خب می‌زنیم بالأخره یکی از ما یا من یا شما بالأخره  
یک کدام از ما همدیگر را می‌کشیم دیگر، فعلاً که  
این قضیه را به سر ما آورده‌اید، خب واقعاً این علی  
اصغر چه گناهی کرده است؟! «إِنْ لَمْ تَرْحَمُونِي

فَارْحَمُوا... أَلَا تَرَوْنَهُ كَيْفَ يَتَلَطَّى عَطْشِي<sup>۱</sup>» خودتان  
 دارید می بینید؛ یعنی قضیه حضرت را خودتان دارید  
 الان می بینید؛ من نمی خواهم بیایم وسیله قرار بدهم  
 برای اینکه شما به من آب بدهید و آب را برای او  
 بدهید و بنده بخورم - می گویند مثلاً پول می آورند  
 برای فقیر شخصی دیگر می کشد بالا یا مثلاً برای  
 چیزهای دیگر - به عنوان اینکه آب و حالا مثلاً به او  
 بدهید من [بخورم]. نه آقا جان خودتان بگیرید،  
 ببرید سیرابش کنید، آبش بدهید و بیاورید به مادرش  
 بدهید.

## احساس خطر ابن سعد از اعتراضات

<sup>۱</sup> تذكرة الخواص، ص ۲۲۷:

«... فالتفت الحسين عليه السلام فاذا بطفل له يبكي عطشا فأخذه على يده و  
 قال: يا قوم إن لم ترحموني فارحموا هذا الطفل؛ فرماه رجل منهم  
 بسهم فذبحه...»

الدمعة الساكبة، ج ۴، ص ۳۳۵:

«... إن زينب أخته عليها السلام أخرجت الصبي و قالت: يا أخي، هذا ولدك  
 له ثلاثة أيام ما ذاق الماء فاطلب له من الناس شربة ماء، فأخذه على يده و  
 قال: يا قوم، قد قتلتم شيعتي و أهل بيتي و قد بقي هذا

الطفل ويلكم اسقوا هذا الرضيع أما ترونه يتلظى عطشا  
 من غير ذنب أتاه إليكم.» قال: فبينما هو يخاطبهم إذ رماه حرمله بن

كاهل الأسد بسهم فذبحه في حجر الحسين عليه السلام فتلقى الحسين  
 عليه السلام دمه حتى امتلأت كفه ثم رمى به إلى السماء.»

همهٔ اینها را دیدند. قضیه، قضیه‌ای بود که حتی در خود - در تاریخ و در همین مقاتل داریم - لشکر ابن سعد حرف و نقل پیش آمد؛ گفتند: «خب این قضیه چیست؟! راست می‌گوید، خب بگویید!» ابن سعد در این جا احساس خطر کرد، ابن سعد احساس خطر کرد که رو کرد به حرمه و گفت: «بزن تا اینکه این فتنه را بخوابانی.»<sup>۱</sup> واقعاً عجیب است! چطور همیشه یک طرز تفکر در تاریخ وجود دارد؟! چطور یک قسم همیشه در طول تاریخ تخیلات، تفکرات، نقشه‌ها [وجود دارد؟!]<sup>۱</sup> زمان فقط فرق می‌کند، زمان فقط تفاوت می‌کند؛ ولی یک طرز تفکر وجود دارد و آن از بین بردن حق به هر وسیله‌ای! این، این مسئله است، از بین بردن حق و رسیدن به مقصد به هر وسیله. همیشه بوده.

### رسیدن به دنیا حتی با کشتن طفل معصوم

این قضیه حضرت علی اصغر آمد و این را به ما فهماند که برای رسیدن به مقصود، - رسیدن به دنیا دیگر - رسیدن به دنیا، رسیدن به تخت ابن زیاد،

---

<sup>۱</sup> مصرع الحسین علیه السلام، عبد الوهاب کاشی، ص ۱۸۰.

رسیدن به تخت یزید، رسیدن به گندم ری، گندم ری  
جناب عمر سعد، تو می خواهی به گندم ری برسی نه  
با کشتن امام حسین نه با کشتن حضرت ابالفضل،  
حبیب و اینها، نه با کشته شدن یک طفل معصومی  
که حتّی حیوانات وحوش اقرار به عصمت او  
می کنند، بهائی اقرار به عصمت او می کند! زرتشتی  
اقرار می کند، نمی دانم همه! یک بچه شش ماهه  
دیگر! بچه شش ماهه که دیگر چیست مگر؟!  
درست؟ تو حاضری به گندم ری برسی با کشته شدن  
طفل معصوم! این را چه جواب می دهی؟! این قضیه  
چیست؟! این قضیه چه می شود؟! این را دیگر کسی  
نمی تواند بگوید: «می خواست نیاید، می خواست  
نیاید بجنگد» خب بگیری بروید سیراب کنید، یک  
قطره هم به بابایش ندهید. خودتان بگیری ببرید  
سیراب کنید یک قطره هم به پدرش ندهید؛ حضرت  
دیگر این را به آنها گفت! به او ندهید، می گوید  
خیلی خب سیراب کردیم می گوید آقا آب در  
دهانش ریختیم، خورد و دیگر الآن هم هیچ مسئله ای  
ندارد ببرید بدهید به مادرش؛ خب حضرت عبدالله  
رضیع هم شهید نمی شد و امام حسین هم به

برنامه‌اش ادامه می‌داد، به آن قضیه، به آن مسئله ادامه می‌داد.

## سرّ نهفته در قضیه شهادت حضرت علی اصغر

این تیر زدن، یعنی اصلاً این جریان باید انجام بشود. هم برای لشکر، هم برای عمر سعد، هم برای [سایر مردم] و هم برای امروز ما! که ما بدانیم که رسیدن به مقصود به هر نحوی نیست جان من! رسیدن به مطلوب به هر کیفیتی نیست! هدف وسیله را توجیه نمی‌کند! نه آقا جان! اگر هدف وسیله را توجیه می‌کرد پس کشتن عبدالله رضیع هم هیچ اشکال ندارد! هیچ اشکالی نخواهد داشت! اگر قرار باشد که هدف وسیله را توجیه کند، هدف مُبرّر مقدمه باشد، کشتن عبدالله رضیع هم اشکالی ندارد؛ درحالی که همه دنیا با هر منطقی که دارند کشتن عبدالله رضیع را تقبیح می‌کنند. می‌گویند: «این عمل غلط است! این عمل، عملِ باطلی است.»

خب وقتی این انجام شد حالا شما که در کنار عمر سعد ایستادید، شما که دارید نگاه می‌کنید، شما که دارید این قضیه را می‌بینید؛ چه عکس‌العملی

نشان می دهید؟! چه عکس العملی نشان می دهید؟!  
خب این مشخص شد دیگر! دیگر اینجا نیازی به  
دلیل نداریم یزید بر حق است یا امام حسین؟ این که  
دیگر نیاز نداریم کتاب بیاوریم، روایت بیاوریم،  
تاریخ بیاوریم، منطق بیاوریم، از جدل استفاده کنیم،  
هیچ نیاز نیست.

یک قضیه و حادثه‌ای که خودش بنفسه و بوجوده  
دلیل است **لا باثباته و قیاساته**، خود همین مسئله  
دلیل است، خود همین وجودش دلیل است. شما  
لشکر عمر سعد نشستی همین‌طور نگاه کردی  
گفتید: «خیلی خب تیری از کمان به درآمد و  
بگذریم!» چی چی بگذریم، چی چی تیری از  
کمان درآمد و بگذریم! آقا یک تیر از کمان  
درآمده و رها کنید دیگر، آبی بر جوب رفته و  
دیگر نمی‌شود باز گرداند و...! نه آقا باید بروی  
دنبال آب و بیینی آب کجا رفت.

عین همان استدلال را ما در جای دیگر می‌بینیم،  
آقا یک قضیه‌ای اتفاق افتاده و بعد دیگر مسئله را  
پیگیری نکنید آقا به صلاح نیست، دیگر پیگیری  
نکنید! مطلبی است، بله، تیری از کمان درآمد و  
دیگر پیگیری نکنید. همین استدلال لشکر عمر سعد  
کرد؛ وقتی گفتند: «عجب! به هم رو کردند، چه شد؟»

زدند؟ عجب، عجب نگاه کن، نگاه کن روی دست پدرش، دست و پامی زند، جان می دهد، آقا شد دیگر رها کن دیگر، بیا به اصل مسئله پردازیم و قضیه را ادامه بدهیم، دیگر حالا بخواهی به او فکر کنی [جنجال] می شود، هممه افتاد و تمام شد. تمام نشد بدبخت بیچاره! بابایت را دستت می دهند! چی چی تمام شد! حالا صبر کن! تمام شد؟!!

## لزوم ظهور جریان حضرت علی اصغر در

### واقعه عاشوراء

این قضیه، قضیه عجیبی بود؛ این طور من تصور کردم اصلاً داستان حضرت علی اصغر باید در قضیه عاشورا انجام بشود، باید انجام بشود. و این هم البته از مسائل عادی، یعنی عادی و دو دوتا چهارتا و ابتدایی ترین است، به اصطلاح درجه اول از این حادثه که برای همه قابل ملموس است برای همه قابل مشهود است، که این واقعه شمشیری بود که دیگر آمد و هیچ جای شکی را نگذاشت!

خب رفتن حضرت علی اکبر [عادی] بود، حضرت علی اکبر کشته شدنش، کشتن عادی بود؛

فردی بود که آمد و صد و بیست نفر را از بین برد،  
«حَتَّى ضَجَّ النَّاسُ» - داریم درباره حضرت علی  
اکبر - «مِنْ كَثْرَةِ مَنْ قُتِلَ مِنْهُمْ. ضَجَّ النَّاسُ»، آن هم  
افراد عادی را نمی‌زد، می‌رفت فرماندها و  
سرکرده‌ها و اینها را برمی‌داشت نشان می‌کرد  
حضرت علی اکبر می‌رفت حساب آنها را می‌رسید،  
«حَتَّى ضَجَّ النَّاسُ مِنْ كَثْرَةِ مَنْ قُتِلَ مِنْهُمْ»<sup>۱</sup> راجع به  
حضرت علی اکبر. در روز عاشورا حضرت ابالفضل  
با حضرت علی اکبر با هم قرار گذاشتند که یک نفر  
را باقی نگذارند؛ از همان افراد [دشمن] و  
می‌توانستند، می‌توانستند از پدرشان و از جدشان چه  
کم داشتند؟ چه کم داشتند؟! ولی خب بالآخره  
مشیت خدا چیز دیگر است؛ مسئله قرار بر این است  
که چیز دیگری باشد.

آن وقت در جریان حضرت علی اکبر خب این طور  
است در جریان حضرت ابالفضل همین طور بود؛ در  
همه اینها انجام شد، اتمام حجتها شد، صحبتها شد،

---

<sup>۱</sup> تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۳۱۱.

همه اینها انجام شد. قضیه به جایی رسید که امام حسین عملاً يك دليل بياورد آقا آخر این است دیگر استدلال به اینکه آیا من حرامی را حلال کردم؟! در گوششان نرفت؛ استدلال به اینکه خب من از دین پدرم برگشتم؟! در گوششان نرفت؛ استدلال به اینکه من حرامی را حلال کردم؟! در گوششان نرفت؛ استدلال به اینکه مگر خودتان نامه نوشتید؟! در گوششان نرفت؛ هرچه روز عاشورا حضرت گفت؛ در گوششان نرفت! هر صحبتی که کرد استدلال در گوششان نرفت! فقط يك راه باقی مانده بود که با این عملا دیگر اینها نتوانند حرف بزنند، این قضیه، قضیه عبدالله رضیع بود، یعنی با قضیه عبدالله رضیع دیگر مقام، مقام استدلال نبود دیگر مقام صحبت نبود. اینها می گفتند: «خب یزید آمده و دیگر بیا این حرفها را کنار بگذاریم؛ دیگر این حرفها گذشته دیگر حسین بیا بیعت کن. حتی رسید به آنجایی که «بغضاً لأبيک» هم

گفتند، 'آن را هم گفتند اما این مسئله که وقتی حضرت دید اینها فائده‌ای ندارد، صحبت فایده ندارد گفت: عملاً به اینها دلیلی نشان بدهیم که خود نفس وجود و حضوره أدلّ دلیل علی اثباتنا و علی حقیقتنا و علی بطلان المقابل و ظلم المقابل و کفر المقابل و المخالف این را، این برگ برنده را به آنها، نشان بدهم؛ به قول امروزیها این برگ برنده در دست من است این برگ برنده را نشان بدهم، این قضیه بود. خب آمدیم ما دیدیم عجب اینها از این برگ برنده هم عبور کردند از همین أدلّ دلیل... عبور کردند! از همین قضیه هم اینها آمدند عبور کردند.

### علی اصغر، رمز جاودانگی عاشورا

اینجا دیگر تمام شد، اینجا دیگر مشخص شد که نه دیگر، اینجا دیگر جای شوخی نیست! ظلم یک طرف حق یک طرف، کفر یک طرف ایمان یک طرف، صدق یک طرف حُقه بازی یک طرف، صفا یک طرف نفاق یک طرف، ظلمت یک طرف نور یک طرف، آنجا در قضیه عبدالله رضیع، لذا می توانیم

<sup>۱</sup> ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۸۰.

بگویم اصلاً واقعه عاشورا قائم به عبدالله رضیع است! قضیه عاشورا این به این مسئله قیومیت دارد و خلاصه اساس استمرار قضیه عاشورا مسئله عبدالله رضیع است! سرّ استمرارش، سرّ بقائش، اینکه قضیه عاشورا باقی مانده و از بین نمی‌رود و همیشه زنده است درحالتی که همه از بین می‌رود هر کسی می‌خواهد باشد از بین می‌رود و می‌آید و عالمی را به هم می‌ریزد و اینها در قضیه عاشورا خیلی عجیب است!

## خطر جدی استفاده از عاشورا برای مقاصد

### دنیوی

هر کسی که با مسئله عاشورا بخواهد بازی کند خلاصه فقط با خدا طرف است. کسی که بخواهد از قضیه عاشورا به نفع خودش بهره بگیرد با دم شیر دارد بازی می‌کند! خلاصه باید حواسش باشد که یک وقتی آن غیرت الهی اینجا را بر نمی‌دارد! با امام نباید بازی کرد از قضایای عاشورا نباید انسان به عنوان نردبان برای مقاصد دنیوی استفاده کند، این خطر، خطری جدی است و آدم باید مواظب باشد،

با عاشوراء نباید بازی کند، با عاشورا نباید حرف  
بزند با قضیه عاشورا نباید دخالت کند.

و این مسئله‌ای بود که مرحوم آقا از اول نسبت  
به این مسئله حساس بودند، در این قضیه تعبیرهایی  
که آورده می‌شد، کلماتی که گفته می‌شد،  
مقایسه‌هایی که می‌شد. همه اینها مسائلی است که  
اثر تکوینی دارد! اثر تکوینی دارد! بله! ما باید به  
میزان عُرْضه خودمان، خودمان را بنمایانیم، نباید از  
امام حسین مایه بگذاریم؛ اگر ما عُرْضه نداریم نباید  
از امام حسین مایه بگذاریم؛ آن مقداری که خودمان  
عُرْضه داریم باید خود را نشان بدهیم و بنمایانیم و  
زائد بر آن خرج کردن از جای دیگر است، بدون اسم  
صاحب آن مال، انسان بیاید مال یک کسی را بردارد  
و خرجش کند، بدون اجازه نمی‌شود انسان بیاید  
خرج بکند. خلاصه خوب دارد دیگر! چوبی که کیان  
ما را می‌آید و بر باد می‌دهد! نباید خلاصه از امام  
حسین خرج کرد. مقام عصمت جدا است، حریم  
عصمت جدا است و اینها باید همه‌اش ملاحظه  
بشود.

**حال و هوای عاشوراء در کربلا**

اصلاً در آنجا چیز عجیبی است، خیلی عجیب!  
این افراد می آمدند، می رفتند اصلاً آنجا خیلی روز  
عجیبی بود، دسته جات می آمد. از شب تا صبح ما  
نخوابیدیم شب تا صبح این دسته جات قمه زنی  
می آمدند و با طبل و فلان و شعارها و خودشان را  
برای صبح آماده می کردند که صبح بشود از شب تا  
صبح جمعیت آمد، ایرانی ها آمدند نمی دانم این  
ایرانی هایی که همه آنجا بودند همه شان، اکثرشان ما  
دیدیم اینها قمه زدند سر و کله و پا همه خونین!  
خلاصه آنجا قمه زنی و اینها حال و هوای عجیبی  
داشت، اصلاً حال و هوای عجیبی که نمی توانست  
نداشته باشد.

یک دفعه من - ما که داشتیم برمی گشتیم تقریباً  
چهار روز از روز عاشورا گذشته بود از نجف  
برگشتیم یعنی از همان مطار نجف - نشسته  
بودیم مقابل من یک مسافر بود ترک بود من دیدم  
این مدام سرش را برمی دارد دستمال کاغذی  
می گذارد خون می آید، گفتم: چهار روز است  
دارد از کلهات خون می آید گفت: آره گفتم پس  
چطوری تو زدی که بعد از چهار روز دارد از  
کلهات خون می آید؟! گفت: «حاج آقا، امام

حسین است دیگر، گفت امام حسین است..!»  
بعد چهار روز که گذشته بود، دهم یازدهم  
دوازدهم سیزدهم غروبش این هنوز داشت از  
کله‌اش خون می‌آمد گفت: «امام حسین است  
دیگر».

بله! اینها می‌آمدند و می‌زدند و بعد راحت  
می‌شدند بعد از این یک احساس شعف و راحتی که  
ها! حالا دلمان خنک شد! حالا راحت شدیم، حالا  
مثلاً این عقده‌ای که در دل گیر کرده بود و در  
ضمیرشان، دیگر باز می‌شد و خیلی حالت بشاشت  
برایشان پیدا بود و مشخص بود چهره‌شان که خوب  
حال و هوای دیگری دارد.

بعضی‌ها هم خیلی بد طور می‌زدند اصلاً چنان  
تمام سر و صورت، اصلاً تمام سر و صورت را  
برداشته. بعضی‌ها هم دوتایی بود یکی با دست  
راست و یکی هم با چپ. در نجف هم همین‌طور،  
- البته ما که نجف نبودیم ولی در کربلا بودیم - ولی  
می‌دیدیم که قبل از عاشورا دسته‌جات قمه زنی  
می‌آمدند می‌رفتند. چون در نجف زنجیرزنی و اینها  
نیست فقط دسته‌جات قمه‌زنی می‌آیند و فقط  
خودشان را نشان می‌دهند در شب‌ها حرکت می‌کنند

و خودشان را نشان می‌دهند. بله! خیلی بساط عجیبی بود خیلی عجیب. این قدر شلوغ بود که ما اصلاً نتوانستیم مشرف شویم همین‌طور آمدیم و در بین جمعیت واقع شدیم، یکی دو ساعت همین‌طور ایستاده بودیم و حرکت نمی‌توانستیم بکنیم.

خیلی وقت بود که من خودم خیلی دلم می‌خواست که عاشورا در کربلا بودم. اربعین هم نرفته بودیم که تا دو سه چهار سال پیش سه سال پیش بود سه چهار سال پیش اربعین مشرف شدیم؛ منتهی اربعین شلوغ‌تر از حتی عاشورا هم می‌شود. مثلاً برای عاشورا پیاده نمی‌آیند افراد کمی را ما پیاده دیدیم، ولی در اربعین اصلاً کلّ ملت و مردم پیاده می‌آیند. پس اربعین را خیلی مهم‌تر می‌دانند زیارت اربعین را خیلی [اهمیت می‌دهند] اهتمام بیشتری به آن پیاده‌روی دارند، آنجا همه پیاده می‌آیند یک هفته بیشتر ده روز، گاهی در اربعین شنیده شده که افراد پیاده هستند.

منتهی خب دیگر این شلوغی همین تا ظهر بود و از ظهر به بعد دیگر مردم برگشتند؛ همه افراد

برگشتند و دیگر بعد از ظهر عاشوراء خلوت بود یا شبش دیگر شلوغ نبود فردای آن که دیگر خلوت شده بود همهٔ افراد برگشته‌اند.

خلاصه با امام حسین نمی‌شود بازی کرد با امام حسین؛ هر کس به هر نحوی! به هر نحوی، بله! چه آن کسانی که این واقعه را دست کم بگیرند و یا مسخره کنند و یا استهزاء کنند و یا کسانی که از این واقعه بخواهند به نفع خودشان استفاده کنند، خلاصه هر دو نمی‌دانند که دارند با چه کسی بازی می‌کنند!

## نظر خاص امام حسین علیه السلام به دستۀ

### عزاداری طویریج

یک دسته‌ای هم آنجا می‌آید تقریباً از دو ساعت و نیم سه ساعت طول می‌کشد از بیرون کربلا هست می‌آید تا به کربلا می‌رسد حدوداً ظهر می‌شود خیلی جمعیت زیاد، خیلی زیاد، که من شنیدم (من خودم شنیدم) از مرحوم آقای حداد که ایشان فرموده بودند: «امام حسین به خصوص به این دسته نظر خاصی دارد.» بله! رفقای ما رفتند دیدند و حتی با آنها حرکت کردند و عزاداری هم کردند سه ساعت طول می‌کشد تا بیایند و برسند و اینها هم در حال دویدن هستند! می‌دوند. طویریج در چند فرسخی کربلا است.

یکی از دوستان همراهمان بود، قضیه جالب می‌گفت عجیب اینجا است یعنی آدم اگر در آن فضا باشد معیت دارد یک چیز واقعی است، یکی از رفقا آنجا بود، رفته بود سر محراب نافله امیرالمؤمنین در مسجد کوفه، یک چیز جالب با مزه‌ای بود تعریف می‌کرد می‌گفت: ایستاده بودم به ذهنم خطور کرد که - حالت خیلی بله! انکسار و رأفت و عطوفت و اینها بود - که چطور مثلاً امیرالمؤمنین این جا نماز می‌خواند آمدند و زدند؟! آخر انسان چطور می‌شود؟! خیلی حالت انکسار پیدا کردم؛ تا یک هم‌چنین چیزی پیدا شد یک دفعه پایم لغزید، خوردم زمین و دستم خورد به کنار و شروع کرد به خون آمدن و آنجا به من الهام شد که یعنی همانجا او می‌گفت الهام شد که این برای این است برای همین جهت است. من به او گفتم بله در جنگ اُحد هم دندان پیغمبر شکست، در یمن هم دندان او یس شکست، سنگی آمد و یک جاخورده بود. حالا خیلی حسابها دقیق است ها، خیلی عجیب است! سر سوزنی تخلف ندارد.

تلمیذ: آن مسئله‌ای که آقای حداد فرمودند: به

جامعیت و حقیقت مرحوم آقای قاضی نیامده است؟

استاد: بله، بله

تلمیذ:

استاد: عرفا بوده بله!

آن مشخص هم هست مشخص است نسبت به ... البتّه این قضیّه شامل خود ایشان و خلف ایشان نمی‌شود.

## حالات مرحوم قاضی در روزهای عاشورا در سالهای آخر عمر

مرحوم آقا در کتبشان دارند که مثلاً ایشان در روز عاشورا می‌آمد و خودشان قمه نمی‌زدند ولی همراه با این دسته‌ها می‌رفتند با این‌ها شرکت می‌کردند می‌رفتند و طوری خودشان را نزدیک می‌کردند و در معرض که اگر یک وقتی آن شخص قمه زن چاقوی او به سر ایشان هم بخورد.<sup>۱</sup> بله! نه مرحوم قاضی بله در نجف ایشان در آن سالهای آخر حالشان این طوری بوده است، این برای همان جمعیت بین کثرت و وحدت است قبلاً نبودند قبلاً در حال و هوای دیگری بودند.

آدم نگاه می‌کند به اینها، یعنی اختلاف اصلاً اختلاف در فهم، اختلاف جوهری است نه فقط به

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به مطلع انوار، ج ۲، ص ۶۲.

کمی و زیادی؛ اصلاً بحث، بحث فهم کم و فهم زیاد و اطلاعات کم و اطلاعات زیاد نیست اصلاً جوهره فهم تفاوت می‌کند. ما در یک وادی هستیم همین ظاهر را بین و فلان بین و گنبد و بارگاه را بین، همین! اصلاً آنها در یک قضیه وحدت و معیت و اتحاد عینی اصلاً در آن مرتبه هستند. اختلاف جوهری است، اصلاً تفاوت، تفاوت ماهوی است.

این را من کجا آورده‌ام؟ این قضیه وقف امام رضا را؟ یک جایی نمی‌دانم اسرار دو است؟ که آن صحبت مرحوم آقا با آن عالم راجع به وقف، وارد کردن به اموال موقوفه در صحن امام رضا و اعتراض او که وقف نباید دست بخورد داخل بشود و...<sup>۱</sup>

تلمیذ: جلد دو

استاد: جلد دو است ها؟ دو است؟ مثل اینکه ببینید این به این برمی‌گردد این به اختلاف جوهری برمی‌گردد.

تلمیذ: نظیرش را در زمان ظاهر امام سجاد داریم نسبت به کعبه؟

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید، ص ۴۲ - ۴۶.

استاد: آن را مختلف نقل شده بله در زمان موسی بن جعفر است، در زمان موسی بن جعفر به اصطلاح... امام سجاد هم خب بله یک مقداری، چون دو سه مرتبه توسعه پیدا کرد.

حالا باز آن قضیه اصلاً فرق می‌کند؛ آن قضیه خب امام استدلال شرعی کردند؛ استدلال شرعی این است که آن کعبه زودتر آمده یا این خانه‌های اطراف<sup>۱</sup> اصلاً ما بحث آن را نمی‌کنیم اصلاً می‌گوییم آقا این زودتر آمده، اصلاً این زودتر بوده لذا اشکالی که آن شخص کرد به مرحوم آقا این بود که اینها زودتر از امام رضا بودند، این جا باغ بوده و فلان بوده و بعد بدن حضرت را آوردند این جا دفن کردند یعنی قبل از اینکه بیاورند اینجا عمران بوده.

## نظرات آیت الله طهرانی درباره برخی نکات

### تاریخی عاشورا

تلمیذ: راجع به این مقتل یک سوال دارم می‌توانم بپرسم که یکی راجع به آن قضیه آن شخص وارد مقتل می‌شود و می‌بیند شمر دارد بیرون می‌آید

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۵ و ۱۸۶.

می‌گوید: سیرابش کردم ولی صدای ضعیفی را شنیدم که صدای حضرت زهرا سلام الله علیها بوده این را ما نداریم در حالی که نقل شده و یکی هم راجع به یا ابن امی مهلاً مهلاً یا بن الزهرا خواستیم بدانیم؟ استاد: البتّه این در روایات ما نداریم یک همچنین چیزی که ایشان نقل کردند. این کلام، کلام بزرگان و اهل معرفت است و خب آن در آنجا آن چیز بوده جنبهٔ برزخی بوده، بله در خیلی از افراد در آنجا حتی از مخالفین مشاهده کرده بودند خیلی از جریانات و مسائل و در شب یازدهم و نزول هودج اینها را مشاهده کردند. منافاتی هیچ ندارد این کلام، کلام بعضی از اهل معرفت هست که نقل کردند

تلمیذ: ... تأیید می‌کنید

استاد: ببینید در این طور چیزها بهتر است که انسان این را که نقل شده، تأمل بکند تا این که جای شبهه نماند؛ آنی را که به عنوان تاریخ شده و الا نظایر اینها زیاد است نه اینکه نبوده، بوده ولی به عنوان اینکه خب بالأخره ما به میزان کافی ما داریم مسائل روایی داریم. خلاصه بعضی وقتها اشکال ندارد

چطور اینکه همانطور که در خواب دیده می‌شوند این افراد خواب می‌بینند خب ممکن است بیدار باشند اشکالی ندارد اگر اشکال داشته باشد پس خواب هم نباید ببینند. بله! روضة الشهداء را به آن نمی‌شود اعتماد کرد ممکن است مُخْتَلَقٌ هم باشد در آن. آن کاشفی همه چیز را آورده است آن چیزی نبوده که قابل اعتماد باشد. یک وقتی انسان صرف نظر از اینکه حالا خب لازم نیست انسان نقل کند برای خود انسان هم اقلّاً باید حداقل موثق باشد. آن چیزی که در روضة الشهداء است اینطور نیست.

## مشاهدات بعضی از جزئیات کاروان

### سیدالشهداء توسط حاج هادی ابهری

مرحوم حاج هادی خب به طور کلی حال و هوای خاصی داشت و در موارد متعددی قضایای متعددی به نحو جزئیت چرا! ایشان مشاهده کرده است. ایشان یک جریان مفصلی دارد که در همان شام رفته بوده و وقتی که آنجا می‌رود سؤال می‌کند از افراد دروازه ساعات را نشان می‌دهند می‌رود می‌نشیند - من این را از مرحوم آقا شنیدم، از خود ایشان هم شنیدم البته به طور مجمل نه مفصل - بعد ایشان می‌گوید که نشست

و چپق می کشید (حاج هادی چپق می کشید)  
می گفت: چپقش درآورد و شروع کرد کشیدن و  
اینها، یک مدتی که گذشت، یک مرتبه برای او آن  
مشاهده حاصل شد و تمام جریانات را مو به مو  
طبق آنچه را که مقاتل گفتند تا رفتن به مجلس  
یزید و فلان و همه را ایشان مشاهده کرده بود.  
مرحوم آقا می فرمودند: «با تواریخ و با مقاتل عیناً  
تطبیق می کرد» آنچه را که ما شنیدیم.<sup>۱</sup>

این یکی از آن مواردی بوده که به طور مفصل  
ایشان دیده است. دو سه مورد دیگر بوده که قضایای  
کربلا را دیده است، رفتن از مدینه به کربلا را دیده و  
جزئیات شهادت مثلاً بعضی از اصحاب را دیده از  
جمله حضرت عبدالله رضیع را دیده و اینها چیزهای  
جزئی جزئی بوده مثلاً در یک وقت یک قضیه را  
دیده بود ولی یکی دو بار خیلی به طور ممتد و مستمر  
دیده بود. لذا ایشان بعضی از اوقات به روضه  
خوانها ایراد می کرد خود حاج هادی ایراد می کرد  
می گفت: «این حرفت غلط است.» بله!

تلمیذ: دروازه ساعات را در واقع ورود اهل بیت

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به افق وحی، ص ۱۱۴.

مفصلش ورود به شام؟

استاد: از ورود اهل بیت به شام (نه خیر!) از آنجا

به بعد را و رفتن مجلس یزید را تا آن جاها

تلمیذ: قضیه مهلاً مهلاً چطور؟

استاد: این را من از ایشان سوال نکردم. یعنی؟

تلمیذ: کلاً

استاد: نه من نه تحقیق نکردم، ولی بنده خودم

دیدم تحقیق خاصی نسبت به این نکردم. خودم هم

تا به حال جایی نخواندم، چون من مقتلی که

می خوانم حالا مستند به لهوف و یا اینها است

تلمیذ: بعضی ها نقل می کنند که سر حضرت علی

اصغر را هم بالای نی بوده؟

استاد: نه

تلمیذ: این قدر دیگر چیز نبوده؟

استاد: بله. نه این اصلاً آنجا آنها متوجه نشدند.

راجع به این داریم که حضرت در کنار خيام یک

قبری که در همان جا این را دفن کردند<sup>۱</sup> بعد امام

سجاد این را ملحق کردند<sup>۲</sup>. لذا بعید است یک

---

<sup>۱</sup> مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۷.

<sup>۲</sup> رجوع شود به مقتل الحسين عليه السلام، آل بحر العلوم، ص ۴۶۶ - ۴۷۰.

هم چنین چیزی بوده

تلمیذ: این ما قبل آن بوده بعضی ها می گویند

روی سینه دفن کردند؟

استاد: بله

تلمیذ: در بین شهدایی که خود امام حسین دفن

کردند هیمن حضرت علی اصغر را دفن کردند؟

استاد: بله .

## حالات جناب عابس

استاد: اینها مختلف بودند قطعاً **حتى القی اللهی**

که عابس گفته<sup>۱</sup> به معنای صرف مردن نبوده اما حالا

نیاز به فصوص خواندن هم آخر ندارد! حالا نگویند

که خیلی از اینها فصوص نخواندند قبل از فصوص

هم بودند کسانی که [ از این حرفها را زده اند ]؟ و در

این مسائل بوده اند

حالا **القی الله یعنی خدا را بینم یعنی دیگر بدون**

---

<sup>۱</sup> مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ج ۱، ص ۲۸۶:

«... ثم تقدم إلى مسلم رجل من همدان يقال له عابس الشاکری، فقال: أما

بعد- فإني لا اخبرك عن الناس بشيء، فإني لا أعلم ما في أنفسهم، و لكن

أخبرك عما أنا موطن عليه نفسي، إني، و الله لأجيبنكم إذا دعوتهم، و لا قاتلنّ

معكم عدوكم، و لأضربنّ بسيفي دونكم أبدا، حتى ألقى الله، و أنا لا أريد

بذلك إلا ما عنده.»

واسطه بینم دیگر بدون حجاب بینم خودم را تسلیم  
کنم بیندازم و آنانیت من برود یا استقلال من برود،  
وضعیت من برود. عابس دارای يك هم‌چنین حالاتی  
بوده البتّه این‌طور به نحو موقت داشته عابس در آن  
کوفه از رفقای مسلم بوده و حبیب بوده و اینها مجلس  
داشتند با هم در آنجا با هم گعده داشتند و چیز داشتند  
از قبل یعنی افراد خاص مربوط به اهل ولاء بودند  
مراتب بله. آنجا کارشان بدون حساب نبوده، یعنی اهل  
ذکر بودند اهل برنامه بودند. منتهی خب این بالاتر از  
همه‌شان حبیب بوده که در حول او اجتماع داشتند حتّی  
مسلم بن عوسجه از حبیب دستور می‌گرفته و با او بله  
حشر و نشر داشتند و کارهایشان را با اجازه او انجام  
می‌دادند. مثلاً حبیب به عنوان حکم‌نماینده امام بوده  
در این جمع افراد در کوفه؛ آن‌طور که نقل می‌کنند و از  
مسئله بر می‌آید.<sup>۱</sup> لذا خود عابس هم خب مراتبی را  
شاید چیز کرده اما آن جنبه‌هایی که در روز عاشورا  
هست بعداً پیدا شد، آن موقع نبوده

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به الفتوح، ج ۵، ص ۳۴؛ إِبْصَارِ الْعَيْنِ، ص ۱۰۰-۱۰۷.

تلمیذ: عدم حس حدید؟

استاد: بله

تلمیذ: عدم حس حدید؟

استاد: بله آنها نبوده

تلمیذ: جمله‌ای سابق شما فرمودید عابس در مقام

فنا بوده؟

استاد: عرض کردم آن مربوط به عاشورا است

تلمیذ: خود عبارت حتی القی الله در واقع غایت

را، نه علت را، من می‌جنگم برای اینکه به لقاء برسم

این علت را نمی‌رساند که مقاتله من و شمشیر زدنم

برای رسیدن به لقاء خدا است این غایت است حتی

القی الله از لحاظ عبارت که غایت این کار من تا مثلاً

به کشتن من برسد تا به مردن من برسد من این کار

را انجام می‌دهم؟

استاد: خب البته حتی جنبه علت هم می‌تواند پیدا

بکند، علت غائی، می‌تواند ولی خب منافات ندارد

حالا نباشد یعنی من تسلیم هستم تا به این نقطه‌ای

که دیگر خدا را زیارت کنم ملاقات کنم

تلمیذ: چون یک عبارت هم بعدش دارد و لا ارید

بذلک الا ما عندالله که این ما عندالله که در واقع

می آید یعنی یک مراتبی پایین تر از لقاءالله؟

استاد: بگویند ﴿وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى﴾<sup>۱</sup>

تلمیذ: نه این عند

استاد: بله

تلمیذ: این عندالله با ...

استاد: نه این جنبه ظرف و مطروف این دقت‌های

حکیمانه شما..

تلمیذ: نه من فقط دارم نقل قول می‌کنم آن بنده

خدایی که صحبت شد و بحث شد آن بنده خدا

می‌گفت این با آن لقاءالله خلاصه...

استاد: نه این مطالب را نمی‌توانیم ما مطرح کنیم

این مقصود و منظور آنها اصلاً مسائل معرفتشان و

اینها خیلی بالاتر از اینها بوده! البته خب در آنها

افرادی بودند که عادی بودند بعداً برای آنها تنبه پیدا

شد امثال حر و اینها هم بودند بله خوش به حالشان

علی کل حال خوش به حالشان که خدا توفیق بدهد

به ما که آنها را اسوه قرار بدهیم آنها را اسوه قرار

---

<sup>۱</sup> سوره قصص (۲۸) آیه ۶۰؛ سوره شوری (۴۲) آیه ۳۶.

بدهیم. در این دنیای بلبشو که دارید خودتان می بینید

که چه خبر است!!.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ